

مروری بر کتاب «ایران بین ناسیونالیسم اسلامی و سکولاریسم: انقلاب مشروطه ۱۲۸۵»

چهار شهر مشروطه‌خواه

جوادالکزیان

ونسا مارتین (متولد ۳۰ دسامبر ۱۹۴۶) مورخ بریتانیایی و استاد تاریخ خاورمیانه در رویال هالووی دانشگاه لندن در کتاب «ایران بین ناسیونالیسم اسلامی و سکولاریسم: انقلاب مشروطه ۱۲۸۵» در تلاش است تا روایتی نواز جریان‌ها و افراد مؤثر در دوره مشروطه و البته داوری خاص خود درباره آنها را ارائه کند و از سوی دیگر اطلس جدال فکری در چهار شهر مشروطه‌خواه در تبریز، شیراز، اصفهان و بوشهر را ترسیم کند و مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.
از نگاه ونسا مارتین کشمکش اصلی بین اسلام و سکولاریسم در روزگار مشروطیت بر سر این مسئله بود که قانون اساسی تا چه حد باید جایگزین شریعت شود، زیرا قرار بود که بخشی از آن در دادگاه‌های سکولار مورد استناد قرار گیرد و اینکه قانون جدید تا چه حد با شریعت سازگار بود، بحثی که ذهن ایرانیان را تا عصر حاضر به خود مشغول داشته است. به باور مارتین، بسیاری از علمایی که در جنبش اصلاحات شرکت داشتند، از مفهوم قانون اساسی به‌عنوان یک نظام معتبر حقوقی- قضائی پشتیبانی می‌کردند، نظامی که می‌شد رابطه بین شاه و مردم را به‌درستی بر مبنای آن قرار داد. با این وصف، در آن زمان بسیاری از علمای برجسته، چه در تهران و چه در ایالات، بر این باور بودند که قانون جدید باید از برخی جهات اصول شریعت و ارزش‌های اسلامی را به رسمیت بشناسد. زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛ اسلام، سکولاریسم و تجددطلبی؛ تبریز - سیاست و اقتصاد شهری در شمال غرب ایران؛ اصلاحات در شیراز -مردم، قوام‌الملک، دولت و ایلات؛ اصفهان -نخیکان مذهبی و ظل‌السلطان؛ آبادانی و اصلاحات در جنوب -بوشهر و برآمدن معین‌التجار؛ تکوین مشروطیت، حکومت محلی و نقش اسلام؛ تبریز - اسلام، رادیکالیسم و مبارزهٔ طبقاتی؛ شیراز -کشمکش نخیکان، اسلام و سیاست مردمی؛ اصفهان -حاج آقا نورالله و ظهور اسلام‌گرایی در اصفهان؛ و بوشهر- مصلحت‌اندیشی تجاری و رشد فعالیت اسلامی عناوین یازده فصل کتاب است.

در اندیشه ونسا مارتین با توجه به مشخصه‌های هر ایالت در رابطه با اجرای اصلاحات و پیاده‌کردن مشروطیت، تبریز پیشرو همه ایالات ایران بود؛ این امر بیشتر به لحاظ قرابت جغرافیایی با مرزهای روسیه بود که در معرض ایده‌های جدید رادیکال قرار داشت. این ایده‌ها از قفقاز وارد می‌شد. طی دوره مشروطه ایالت آذربایجان مدت‌های مدید مهم‌ترین ایالت ایران به شمار می‌آمد. انجمن تبریز به‌ویژه به صورت میدان بی‌نظیری برای پیکار سیاسی طیفی از گروه‌های اجتماعی درآمد. با ورود کم‌نظیر شهرهای کوچک‌تر آذربایجان که مردمش از لحاظ سیاسی آگاه‌تر بودند به این عرصه، اهمیت انجمن مذکور در جنبش مشروطه افزایش یافت. کشمکش بین ارباب‌ها و رعیت‌ها، دریافت قوی مردم از حقوق جدید را که قانون اساسی عرضه کرده بود نشان می‌داد. طیف وسیعی از جامعه به قرانت مطبوعات پرداختند و مطبوعات به لحاظ عقیدتی طیفی از عقاید را در چارچوب بحث‌های نسبتاً پیشرفته ارائه کرد. در عین حال، انجمن دریافتی قوی‌تر از روند عقلانی‌کردن دولت و تکوین مسئولیت‌ها و وظایف مردمی را به نمایش بگذاراد. این دریافت به نوبه خود به حسی بسیار قوی از غرور مدنی به‌خاطر تأسیس نهاده‌ها و بنا‌ها و توسعه مداوم آموزش و پرورش منجر شد. سرانجام اینکه در تبریز بحث‌های مربوط به تفسیرهای مذهبی و سکولار از مشروطیت به‌لحاظ فکری به نسبت سایر ایالات بسیار پیشرفته‌تر و جامان آن سازمان‌یافته‌تر بودند. به عقیده مارتین، شیراز به‌عنوان مرکز ایالت، در سال‌های منتهی به انقلاب مشروطیت به بعضی جهات پیشاپیش پیدایش و گسترش عقاید جدید درخصوص هویت ملی و اصلاحات نهادی -شامل مفهوم اصلاحات قضائی رای اعطای حقوق بهتر به مردم، حقوق قانونی جدید، خدمات و رفاه شهری، و مجمعی به سبک جدید با انجمنی جهت اجرای برنامه‌ای برای اعمال این نوع تغییرات- بود. این شهر همچنین این ایده‌ها را به بحث ملت و وطن، و معرفی یک نظام حقوقی کشاند. اما این جنبش که ظاهراً مورد حمایت دستگاه حکومت محلی و برخی از تجار و اصفان بود، بر اثر مشکلات کهنه سیاسی در شیراز که عبارت بودند از کشمکش بین حکمران فارس و دستگاه اداری‌اش از نین کشمکش قوام‌الملک و پادگاه قدرت‌ش شامل ایلات، تجار و لوطی‌ها با رقبای خانوادگی و ایلخان ایل قشقایی به حاشیه رانده شد. بر اینها باید افزود نابسامانی بیشتر نسبت به سایر جاها به‌خاطر تغییرات ناشی از توسعه اقتصادی در جنوب که تأثیر نامطلوب بر شیراز گذاشت. به‌علاوه، ظهور یک جنبش اسلامی به‌ویژه تندرو و از بعضی جهات واپس‌گرا به تفرقه و ناامنی دامن زد.

مارتین سپس به اصفهان می‌رود: نفوذ کم‌نظیر نخیکان روحانی که از جایگاه دیرینه‌ای برخوردار بودند، روند انقلاب را در اصفهان مشکل داد. قدرت روحانیون به‌خاطر آن تقویت شد که ناصرالدین شاه قدرت فرزندش یعنی ظل‌السلطان حاکم اصفهان را در معرض تضعیف قرار داده بود. از مسائل مطرح در روزنامه «الجناب» چنین برمی آید که افکار سکولارهای سازمان‌یافته، به‌خصوص آتهایی که طرفدار آزادی مطبوعات و انجام اصلاحات حقوقی بودند، به‌سختی می‌توانست جایی برای خود در اصفهان باز کند. از این رو علما در هیئت خانواده مسجد شاهی بر شهر سلطه یافتند. این امر به‌ویژه موقعیتی استثنائی برای آقا نورالله پدید آورد که عمیقاً درخصوص جنبش وسیع‌تر اسلامی سید جمال‌الدین اسدآبادی برای اصلاحات مطالعه کرده و بدان متعهد شده بود. وی با تسلط بر انجمن محلی به جایگاه بی‌نظیری از قدرت و نفوذ دست پیدا کرد. در نتیجه، بینشی مشخص از دولت و جامعه اسلامی با سازمانی مدرن ارائه کرد که می‌توان آن را نخستین الگوی اسلام‌گرایی بعدی به حساب آورد، که بر آیت‌الله خمینی نیز تأثیر گذاشت. و در بوشهر، مارتین بر آن است که: بوشهری‌ها مثل سایر بنادر و مناطق حاشیه خلیج فارس تا حدود زیادی نسبت به مجلس بی‌اعتنا بودند که دلیل آن ادغام روزافزون این شهر در اقتصاد جهانی بود. بوشهر همچنین دست‌کم از نظر آلمانی‌ها بخشی از منطقه‌ی مهم تجاری و استراتژیک به حساب می‌آمد. در نتیجه، تجار بانفوذ بوشهر به مجلس از دید تجارت و بازرگانی نگاه می‌کردند. آنها از بدو امر در اینکه تردید می‌نگریستند. مع‌هذا به نظر می‌رسد که حضور انگلیسی‌ها، اداره گمرک، و یک جمعیت نسبتاً بزرگ تاجر بر ایده‌های مختلف در خصوص چگونگی تأسیس نهادهای جدید مستقل تأثیر گذاشته باشند. جمعیت مذکور همچنین همراه با مظفرالدین شاه از تأسیس مدرسه‌ی مظفری حمایت کردند. بنابراین مسئله سکولاریسم چندان در آنجا مطرح نبود. از یک سو، روزنامه مظفری افکار اصلاحی را در چارچوبی اسلامی پیشنهاد کرد. از سوی دیگر، وجود عناصری از رادیکالیسم در میان جوانان و نیز اصفان منجر به ظهور جامعه‌ای اسلامی شد که بعداً در حمایت از مجلس و پایان‌بخشیدن به نفوذ انگلیسی‌ها نقش ایفا کرد.



مروری بر کتاب «ایران بین ناسیونالیسم اسلامی و سکولاریسم: انقلاب مشروطه ۱۲۸۵»

در دایره‌المعارف بریتانیا جلوی اسم فرانسوا ژان ویدوک (۱۷۷۵-۱۸۵۷) سه کلمه نوشته شده است adventurer and detective، ماجراجو و کارآگاه. البته او خود را نویسنده و حقوق‌دان نیز معرفی می‌کرد، اما در ابتدا تبهکاری بیش نبود. او تبهکاری را از سنین بسیار کم آغاز کرد، اول دزدی خرده‌پا بود، سپس ملوان شد، در ارتش ناپلئون جنگید، مردی را که نامزدش را از راه به در کرده بود کشت، به زندان افتاد و از آنجا گریخت، باز به زندان افتاد و سپس چنان که گفته می‌شود بعد از چهار سال از زندان آزاد شد و با اسمی مستعار در پاریس به فروش پوشاک مشغول شد. در این کار استعداد چندانی نداشت اما آن پوششی بود برای خبرچینی. به‌خصوص آنکه در این کار خبره بود، زیرا از نوجوانی با جنایت‌کاران محشور بود. این ماجرا به ۱۸۰۹ برمی‌گردد. برای این کار ویدوک خود را به شکل و شمایل تبهکاران درمی‌آورد و به محلل زندگی و اجتماع آنها رفت‌وآمد می‌کند و در همه این موارد سعی می‌کند از برنامه‌های آنان آگاه شود و دریابد که چه اقداماتی پیش‌رو دارند. ویدوک به‌تدریج کار خود را گسترش می‌دهد و شبکه‌ای از تبهکاران حرفه‌ای را رهبری می‌کند و آنها را تحت نظر پلیس قرار می‌دهد. ویدوک بر این باور بود که مبارزه علیه تبهکاری فقط به وسیله خود تبهکاران موفق خواهد بود؛ به این ترتیب او توانست همه تبهکاران را اطراف خود جمع‌وجور کند و در لحظات نهایی که تبهکاران به انتظار نتایج برنامه‌های تدارک‌دیده خود بودند، آنها را به پلیس معرفی کند. بدین‌سان بر اثر سازمان‌دهی‌های بی‌پری ویدوک، زندان‌های پاریس مملو از تبهکاران و مجرمین گردید. بسیاری بر این باورند که تنها خدمت‌ای این چنین می‌توانست ویدوک را از حبس و کیوین نجات دهد و بعضی دیگر می‌گویند که او به‌راستی درصدد جبران گذشته خود بود. در هر صورت ویدوک در پی چنین سرویس‌دهی به بالاترین مقام امنیتی در پاریس و سپس فرانسه رسید. او اولین پلیس جنایی را به سبک و سیاق مدرن نه‌تنها در فرانسه بلکه در اروپا پی‌ریزی کرد و در حلقه معهود و تنگ الیگارشی حاکم بر فرانسه قرار گرفت، تا بدان حد که بسیاری از اشراف، سرمایه‌گذاران و حتی دولت‌ها می‌کوشیدند از وی راهنمایی بگیرند بی‌آنکه از گذشته پرفرازونشیب وی اطلاعی داشته باشند. ویدوک صرفاً الهام‌بخش دولت فرانسه و الیگارشی حاکم بر فرانسه نبود، بلکه هم‌زمان مورد توجه رمان‌نویسان فرانسه نیز قرار گرفت. بسیاری از رمان‌نویسان قرن نوزدهم فرانسه مانند

بالزا و ویکتور هوگو طرح مهم‌ترین شخصیت‌های داستانی خود را با الهام از زندگی ویدوک پی‌ریزی کردند. «وترن» ضدقهرمان رمان «باباگروبو» نمونه‌ای از زندگی تبهکارانه است و همین‌طور رمان‌های «لودو ولگرد» و «آخرین روز یک محکوم» و به‌خصوص رمان «بینوایان» متأثر از شخصیت ویدوک نگاشته شده است. درباره رمان «بینوایان» عده‌ای سال‌های زندان و قرااری‌های مکرر «ژان والژان» را به سال‌های آغازین زندگی ویدوک ربط می‌دهند و بسیاری دوران ریاست ویدوک بر راس پلیس فرانسه را الهام‌بخش هوگو برای ارائه «زارس ژاور» مشهور در «بینوایان» تلقی می‌کنند. به نظر می‌رسد لاقل نیمه دوم زندگی ویدوک، آن‌گاه که همه‌کاره امور جنایی- امنیتی پلیس پاریس می‌شود، شباهت بیشتری با ضد قهرمانی با نام بارزس ژاور داشته باشد، زیرا ژاور ویدوک نیز با ندامت از گذشته خویش در مقام پلیس همچون ژاور نمونه مجسم از اجرای دقیق قانون یا به تعبیر بودلر «مجری عدالتی خشک» بود که هرگز شرایط مخففه را درنمی‌یافت و جست‌وجو



شکل‌های زندگی: درباره رمان «بینوایان»، اثر فنا ناپذیر ویکتور هوگو

درک یک پایان

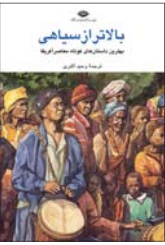
در تفتیش را تا نهایت آن پی می‌گرفت. جهان از نظر این دو مقام امنیتی ساده و منطقی می‌آمد: خطی معین و غیرقابل تغییر قانون و ضد قانون را از هم سوا کرده بود. در واقع جهان با تمام پیچیدگی‌های آن از نظرشان المان‌های ساده و سراسرت بود؛ آنان با نگاهی سخت واقع‌بینانه و البته پراگماتیستی که در سرشت هر دستگاه پلیسی است، جهان خود را بر دوگانه سیاه و سفید مستقر می‌کردند. در حقیقت جهان آنها واجد دوتایی‌های معلوم بود: قانون/غیرقانون، مجرم/غیرمجرم، پلیس/متهم... و جز این زندگی دیگری نداشتند و جز این چیز دیگری را زندگی نمی‌دانستند.
با این حال و به‌رغم شباهت‌های زیادی که میان ژاور و ویدوک وجود دارد، این دو کاراکتر از جهاتی مهم با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کنند. ویدوک در دستگاه پلیس هضم می‌شود و از مزایای موقعیت خود بهره‌مند می‌شود، در حالی که ژاور در مواجهه با اتفاقاتی که نمی‌توانست تصویری از آن داشته باشد، در مسیر سرنوشتی دیگر قرار می‌گیرد. آنچه ژاور را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد، رفتار و منش ژان والژان است که ژاور لحظه‌ای از تعقیب و مراقبت او به‌عنوان متهمی فراری دست برنمی‌دارد؛ ژاور به‌عنوان جاسوس به کافه‌ای می‌رود که محل تجمع شورشیان و آخرین سنگر آنان است، سنگری در آستانه سقوط درست در تیررس شلیک توپخانه پلیس مرکزی که چند ده متر آن‌طرف‌تر مستقر شده است و چنان که از شواهد برمی‌آید تا ساعاتی دیگر از سنگر و شورشیان هیچ اثری باقی نمی‌ماند، باین‌حال بارزس ژاور می‌خواهد شخصاً در کافه حضور داشته باشد تا چیزی نادیده نماند. تقدیر چنان است که در کافه شناسایی شده و لو می‌رود، اما هیچ خود را نمی‌بازد، وقتی به او می‌گویند به خاطر صرفه‌جویی در فشنگ ده دقیقه قبل از سقوط کامل سنگرها تیرباران می‌شود با تمسخر و طنزی تلخ می‌گوید: پس چرا با یک ضربه جاقو کار را تمام نمی‌کنید؟ ژان والژان که اتفاق در همان سنگر حضور دارد از نزدیک رفتار ژاور را تحت نظر دارد. چاقویی از جیبش درمی‌آورد، ژاور می‌گوید جاقو؟ حق با توست، جاقو بیشتر به تو می‌آید. ژان والژان چیزی نمی‌گوید. مهار طباب دست و پاهای او را می‌برد و می‌گوید آزادی؛ ژاور با همه تسلطی که در خود دارد جا می‌خورد، چیزی که ژاور تصورش را نمی‌کرد اکنون در حال رخ‌دادن بود، مجرم سابقه‌دار و فراری، جان او را از مرگی هولناک نجات داده است. از آن پس ژان والژان چهره‌ای دیگر پیدا می‌کند، چیزی که ژاور به سادگی نمی‌تواند پیامدهای آن را هضم کند. «ژان والژان همچون باری بر دوش سنگینی می‌کرد، حال همه چیزهای مسلمی که در تمام زندگی تکیه‌گاهش بود در مقابل این مرد فرورخته بود، گذشت ژان والژان او را از پا درآورد بود...»
بااین حال احساس می‌کرد چیزی وحشتناک در روحش رسوخ می‌کند، ستایش یک محکوم، یک تبهکار نیکوکار، مهربان و بخشنده‌ای که در مقابل بدی، نیکی می‌کرد، ژاور مجبور بود بنیزد که چنین آدمی وجود دارد.^۱

۱. «بینوایان» ویکتور هوگو، ترجمه محسن سلیمانی

پساملی‌گرایی قاره سیاه

برمی‌انگیخت. این نسل جدید، به‌زعم زلزا، چشم‌اندازهای جهان‌شمول‌تری از اوضاع آفریقا و تولیدات فرهنگی و ذهنیت‌های طبقاتی داشتند.
هابیلا بر این اساس، این نسل از نویسندگان آفریقا را «پساملی‌گرا» می‌خواند و این عبارت دامب‌ودزو مارچرا را توصیف‌گر رویکرد ادبی آنان می‌داند که «اگر برای قوم و نژاد خاصی نویسنده هستید، پس لعنت به شما!».
هابیلا معتقد است این نسل از نویسندگان آفریقایی توانایی بسیاری برای رهایی از وسواس‌های غلب و اجباری اسلاف خود نسبت به مسائل ملی و سیاست‌های داخلی دارند؛ «سواسی که گاه به سود ادبیات قاره سیاه بوده، اما وبال جاه‌طلبی فردی نویسنده آفریقایی شده است».
این گرایش به موضوعات پساملی‌گراییانه در رمان‌های کوتاها دارد.

بالاترازسیاهی
بهترین داستان‌های کوتاه
مهاجر آفریقا
به کوشش ملون هابیلا
ترجمه وحید اکبری
انتشارات نگاه



هابیلا در کنار نویسندگان سرشناسی از نسل قبل همچون عبدالرزاق گورنا، برنده نوبل ادبیات (۲۰۲۱) و آلکس لگوما، ما را به برم آثاری متنوع از سبک و ساختار نویسندگان شاخص قاره آفریقا دعوت می‌کند: دامب‌ودزو مارچرا، رشیده الجارنی، لیلا لعلمی، فاتو دیومه، الوفسی تری، منصوره غزالدین و دیگران، که هر یک ما را به سبک خود به گوشه‌های از آفریقا می‌برند، به جایی که بالاتر از سیاهی است.

یک قدم برای بازگرداندن جشن‌های ملی

او می‌گوید: «هرچه خانواده‌گرایی و محل‌گرایی تقویت شود، این جشن‌ها و آیین‌ها امکان حیات بیشتری پیدا می‌کنند؛ اما اگر روند فعلی ادامه یابد و افراد جامعه به صورت تمیزه و تجزیه‌شده باقی بمانند، این آیین‌ها در معرض تهدید قرار خواهند گرفت.»

بازگشت جشن‌ها و چالش نگاه ابزاری
سعید معیدفر، جامعه‌شناس، نیز احیای جشن‌ها و آیین‌های ملی را اقدامی مؤثر در تقویت هویت ایرانی و انسجام ملی می‌داند، اما درباره نگاه ابزاری و متناقض حاکمیت هشدار می‌دهد. او در گفت‌وگو با «شرق» توضیح می‌دهد: «طی دهه‌های گذشته رویکردهایی وجود داشت که گاهی عناصر هویتی ملی را با تعبیری شرکت‌آلود و مغایر با مبانی دینی تبیین می‌کرد، بنابراین جامعه تا حدی با تعارض میان حاکمیت و منابع هویتی ملی آشناست.» معیدفر می‌گوید برخورد غیرمستمر و سلیقه‌ای دولت با این منابع فرهنگی، می‌تواند موجب ایجاد تردید در مردم شود؛ «در مقاطع مختلف، درباره این مبانی بی‌توجهی می‌شود و در مقاطع دیگر اهمیت پیدا می‌کند. نگاه ابزاری به این منابع هویتی می‌تواند مردم را درباره هم‌گرایی با اقدامات دولتمردان دچار تردید کند.» این جامعه‌شناس معتقد است تنها در صورتی می‌توان انتظار نتایج مثبت داشت که این اقدامات با مردم همسو بوده و «پیوستگی و مقبولیت در میان جامعه» را داشته باشند.

چرا برخی جشن‌ها به حاشیه رفته‌اند؟
معیدفر در ادامه تحلیل خود از احیای جشن‌های ملی به تفاوت سرنوشت آنها در فرهنگ ایرانی اشاره می‌کند. به گفته او، برخی جشن‌ها مانند نوروز، یلدا، سیزده‌بدر و چهارشنبه‌سوری توانسته‌اند در گذر زمان خود را بازتولید و استمرار پیدا کنند، اما جشن‌هایی مثل مهرگان به حاشیه رفته‌اند. او توضیح می‌دهد: «بخشی از این موضوع به عملکرد دولت‌ها در بی‌توجهی یا حمایت از آیین‌های ملی بازمی‌گردد، اما عامل مهم‌تر شرایط تاریخی و اجتماعی خود این جشن‌هاست. برخی از آنها مثل مهرگان ریشه در معیشت و کشاورزی داشتند؛ مثلا مهر‌زمان با برداشت محصول یا ورود به فصل پاییز برگزار می‌شدند. با تغییر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی، بسترهای اصلی این جشن‌ها از بین رفته و زمینه تداوم‌شان کمرنگ شده است. درحالی‌که جشن‌هایی مثل نوروز یا یلدا با مفهوم آغاز سال یا طولانی‌ترین شب سال گره خورده‌اند و به‌همین‌دلیل در ذهن جمعی ایرانیان پایدار مانده‌اند.» معیدفر یادآوری می‌کند که حتی پیش از انقلاب اسلامی نیز جشن مهرگان به صورت گسترده برگزار نمی‌شده است؛ در سال اخیر، عملا ما شاهد احیای گسترده مهرگان نبوده‌ایم. درحالی‌که همین جشن‌هایی که امروز مردم پاس می‌دارند، همواره امنیت و استمرار خود را در فرهنگ عمومی یافته‌اند.» او درباره تأثیر احیای این آیین‌ها بر کاهش شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی نیز تأکید می‌کند: «ما یک مبانی مشترک هویتی داریم که فراتر از تنوعات قومی، طایفه‌ای، زبانی و حتی مذهبی است. همین اشتراکات، رمز پایداری ایران در طول تاریخ بوده است. طبیعی است که هرچه این عناصر مشترک در میان همه اقوام و گروه‌های ساکن ایران تقویت شود، می‌تواند به همدلی، مشارکت و انسجام ملی کمک کند.» معیدفر هشدار می‌دهد که این سیاست‌ها نباید به تقابل با هویت‌های خردتر منجر شود: «گاهی ما هویت ملی را در برابر هویت قومی، زبانی یا دینی قرار می‌دهیم. این رویکرد می‌تواند به هر دو زیان برساند. اما اگر تقویت مبانی هویت ملی در تعارض با هویت‌های درونی نباشد، می‌تواند مورد تأکید و توجه همه کسانی باشد که در این سرزمین زندگی مشترک دارند و حتی فراتر از مرزها. به گسترش ایران فرهنگی کمک کند.» در نهایت، می‌توان گفت بازگرداندن جشن مهرگان به متن زندگی اجتماعی تنها زمانی می‌تواند به انسجام ملی و تقویت هویت ایرانی بینجامد که در حالت نمادین و دولتی خارج شده و در بطن زندگی روزمره مردم جریان یابد. آینده این آیین نه در بخش‌نامه‌ها و مراسم‌های رسمی، بلکه در پذیرش و استمرار آن در خانواده‌ها و محله‌ها رقم خواهد خورد.